



پرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پيشش الهيات



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انسانی

نقش علمای شیعه در دربار صفویه

حجة الاسلام و المسلمین علی اکبر حسینی *

ظلم ستیزی و ستم سوزی شیعه در طول تاریخ زبان زد خاص و عام و شعار پیروان اهل بیت پیامبر ﷺ است. این شعار بر گرفته از «اِخَذَى الْحُسَيْنِ قُرْآنَ» و «هَيَاتَ مَنَا الذَّلَّةَ» عاشورا بوده و آسوه‌ها و پیشگامان این راه امامان و علمای شیعه می‌باشد.

ولی در برخی از قرون و اعصار عکس آن مشاهده شده است و چنان می‌نماید که از این شعار یا اصل، عدول کرده و همکار با حکام و درباریان شده است. انبوه علمای دربار صفویه و نقش آنان در آن عصر، پیش‌دآوری‌ها و ذهنیت‌هایی در بین پژوهشگران داخلی و خارجی، شرقی و غربی و حتی انقلابیون پدید آورده است، که نیاز به پژوهشی گسترده و تحلیلی عمیق داشت تا علمای این چرخش را باز یافته و قضاوتی شایسته و به حق نماید. هر چند اصل در فقه شیعه طرد حکومت‌های ناحق و جور است. ولی در مواردی این اصل استثنا شده حتی لزوم و وجوب همکاری با آنان و پذیرش مناصب بالای حکومتی در صورت لزوم و فرصت‌های مناسب لازم دانسته است. که در آن شرایط نه تنها طرد و ستیز با حکومت را باید کنار گذارد، بلکه با نفوذ در رأس هرم آن، و هیئت حاکمه، سیاست‌گذاری طبقه حاکمه را به نفع مصالح توده‌های مظلوم و مکتب ستمزده تشیع، چرخش دهد. و سیاست اسلام ناب محمدی را بر حاکمان دیکته کند و در باطن حاکم بر درباریان باشد. نه توجیه‌گر نظام، بلکه مخدوم باشد نه خادم شیطان.

مقدمه

پيچيدگي و گستردگي موضوع، به ويژه نگرش‌ها و ديدگاه‌هاي گوناگون صاحب نظران شرق و غرب، سني و شيعه، ملي‌گرا و سنت‌گرا، و مناديان وحدت، مقتضي مقدمه کوتاھي براي ورود به مطلب است. گفتني است پس از سقوط حكومت ۴۱۵ ساله ساسانيان به وسيله مسلمانان در سال بيست هجري، حكومت خلفاي اسلامي حدود ۸۵۹ سال به طول انجاميد كه دوران ۲۱۷ ساله حكومت صفويه با دوام‌ترين اين حكومت‌ها بود.^۱

پيدائش، گسترش و دوام اين سلسله دلايل متعددي دارد كه يكي از عمده‌ترين آن‌ها رنگ مذهبي حكومت بوده است كه ابتدا به تصوف غليظ توأم با تعصب و سپس به تشيع دوازده امامي گرايش پيدا کرده است و دليل اين چرخش اعتقادي وجود علما و فقها و دانشمندان آگاه شيعه در تشكيلات حكومت و دربار صفويه بوده است.

در نگاه سطحي به نظر مي‌آيد كه علما در استخدام دربار و استعمار حكومت و سلاطين بودند و وعاظ السلاطين و توجيه‌گر مظالم و كارهاي خلاف آنان به شمار مي‌آمدند،^۲ در حالي كه با بررسي عميق در مي‌يابيم كه آنان در واقع حاكمان دربار و سياست‌گذاران حكومت صفويه تلقي مي‌شدند و اگر نفوذ ژرف ديني و علمي آنان نبود ايران به طور كامل و گسترده به تشيع نمي‌گرايد و تشيع مذهب رسمي ايران نمي‌شد.

به هر روي لازم است علل نزديكي و نفوذ علما به دربار صفويه و نقش عظيم علماي شيعه در آن عصر - با توجه به پيشينه تاريخي ظلم حاكمان و وجود فرصتي مناسب و مغتنم براي پاسداري از اسلام ناب محمدی ﷺ و علوی ﷺ در دوران صفويه - به اختصار بررسي شود تا بي‌اساس بودن پاره‌اي از عيب جويي‌ها، سوءظن‌ها و حتي توهين‌ها نسبت به بزرگان علم و فقاھت - كه هدفی جز خدمت به اسلام و شيعه، و ترويج تشيع مظلوم و احياي مكتب اهل بيت ﷺ نداشته‌اند - آشكار شود، هم‌چنين بايسته است با بيان ژرفاي خدمات و عظمت و قداست كار علمي و ديني اين علما، تعهد و رسالت بزرگ آنان روشن، و از مقام‌شان دفاع گردد.

به همين جهت نخست به اختصار به ريشه پيدائش تشيع و شيعه، و مظالمی كه در طول تاريخ بر آن رفته است پرداخته، پس از نظر فقهي به حكم جواز و حتي وجوب

همکاری با حاکم ضالم - در صورت مصلحت و یا ضرورت و ثقیه - اشاره می‌کنیم، تا روشن شود که سلاطین تشیع و علما را را برای تحکیم سیاست و پایه‌های حکومت خویش استخدام نکردند بلکه در واقع علما با درایت و سیاست خود، قدرت و حکومت صفویه را در خدمت دین و ترویج مکتب تشیع و احیای احکام، فقه و معارف شیعه به کار گرفتند که میراث به جا مانده عصر امامت، علمای قرن چهارم هجری، «اصول اربعه» و حکومت شیعه آل بویه بوده است و توانستند مکتب شیعه دوازده امامی را به عنوان مذهب رسمی ایران تثبیت کرده، عملاً از انحراف سلاطین این سلسله و بسیاری از مظالم و مفسد آنان جلوگیری کنند.

گفتنی است که صفویه، از دو سو دچار افراط و تفریط شدند؛ و هر دو طرف از قضاوت منصفانه و عادلانه به دور، بر اثر حبّ و بغض آگاهانه یا ناخودآگاه بوده است: از یکسو، مذهبیان صوفی منش و غالی همه سلاطین صفویه را می‌ستایند و تمام کارهای آنان را صحیح و به جا و به دور از هرگونه اشتباه و انحراف می‌شمارند. ملی‌گرایان و ایران پرستان نیز، آنان را این گونه می‌ستایند که حتی مذهب و علمای شیعه را در استخدام خویش درآورده، از تلفیقی از ملیت و مذهب، برای شکل‌گیری حکومت شاهانه و مقتدر خویش بهره گرفته‌اند. از دیگر سو نیز مخالفان و بسیاری از اروپاییان و غربیان، هم ملیت و ایرانی بودن آنان را نفی می‌کنند و هم ضدیت آنان با عثمانی‌ها و اهل سنت را، و آن را یک نیرنگ مسیحیت و غرب و توطئه‌ای برای فروپاشی وحدت اسلامی و امپراتوری عثمانی توسط اروپاییان قلمداد می‌کنند و حتی آنان را در باطن فاقد هرگونه مذهب و دین و ملیت می‌دانند (که هر دو برداشت غلط و افراطی، و به دور از واقعیت است). لازم به ذکر است که تشکیل یک دولت مستقل و شیعه دوازده امامی، و رسمیت دادن به آن در ایران آن عصر طبعاً موجب نارضایتی امپراتوری عثمانی از یک سو و خشم دولت‌های سنی مذهب مشرق مانند ترکستان و افغانستان و هند از دیگر سو شده است و از آن جا که سدی محکم بین امپراتوری عثمانی و این حکومت‌ها نیز به حساب می‌آمده، اختلاف دینی شیعه و اهل سنت را به خصومت‌های ملی و سیاسی مبدل شده است. به ویژه، در آغاز زمام‌داری شاه اسماعیل اول که اکثر مردم ایران سنی مذهب بودند.

بررسی همه جانبه و دفاع از علما و بزرگان دین در عصر صفویه، نیازمند تالیف جداگانه‌ای است، و با این مختصر، حق آنان ادا نمی‌شود. در عین حال، در خصوص دیدگاه شیعه امامیه، نسبت به همکاری یا عدم همکاری با خلفای جور و حاکمان ظالم، باید گفت: تلقی و برداشتی که توده مردم مسلمان، بعد از انقلاب اسلامی و حتی در آغاز شروع آن از واژه سلطان و شاه داشته و دارند، در گذشته چنین نبوده، و نفرت توده مسلمان و متفکران انقلابی از این واژه، معلول عملکرد و جایگاه بسیاری از شاهان بوده است.

بلکه بر عکس، اگر حاکم و سلطانی رنگ تشیع داشت و طرفدار عدالت بود و یا تظاهر به دفاع از تشیع می‌نمود، به آن خوشبین بوده و با او همکاری می‌کردند، اما نفرت از خلفا و حکام جور همواره بین شیعه وجود داشته و تنها درباره حکام و سلاطین طرفدار اهل بیت و شیعه، نوعی محبت و حمایت دیده می‌شود.^۳

بنابراین در بررسی روابط علما شیعه با صفویه باید به چند مسئله اشاره کرد:

۱- چگونگی پیدایش شیعه و حقانیت آن؟

۲- سابقه فشار، شکنجه، طرد، تکفیر، تبعید، غارت و کشتار شیعیان توسط خلفا و حاکمان جور اموی، عباسی و بعدها سلجوقیان و غزنویان و حتی عثمانی‌ها؛
 ۳- نابودی آثار شیعه و آتش زدن کتاب‌ها و کتاب‌خانه‌های ارزنده شیعه، از جمله کتاب‌خانه عظیم صاحب بن عباد، کتاب‌خانه عضدالدوله دیلمی در بغداد، کتاب‌خانه شیخ طوسی در بغداد در محله کرخ توسط حنابله و کتاب‌خانه عظیم فاطمیان در مصر توسط اتوبیان.

نگاهی کوتاه به پیدایش شیعه

برخی پنداشته‌اند که شیعه در آغاز اسلام و در عصر خلفا سابقه نداشته، و بعدها پدید آمده است، و گاه آن را به بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، یا زمان آل بویه و صفویه نسبت می‌دهند، ولی با نگاهی به تاریخ اسلام، و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و جوامع حدیثی شیعه و اهل سنت، به روشنی درمی‌یابیم که واضع این اسم برای پیروان علی علیه السلام کسی جز صاحب شریعت و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است؛ به عنوان نمونه، ابن حجر هیثمی، با

وجود موضع‌گیری شدید علیه شیعه ذیل آیات مربوط به فضیلت اهل بیت علیهم‌السلام، به موارد بسیاری اشاره می‌کند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لفظ «شیعه» را درباره پیروان علی علیه‌السلام به کار برده است؛ از جمله، ذیل آیه «اولئک هم خیر البریه» می‌گوید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از نزول این آیه به علی علیه‌السلام فرمود: «مراد تو و شیعه تو است که در قیامت وارد می‌شوید در حالی که از خداوند راضی، و خدا نیز از شما راضی است.»^۴ در ذیل آیه «وانی لغفار لمن تاب و عمل صالحاً ثم هدی» نیز می‌نویسد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «یا علی اِنَّکَ سَتَقْدِمُ عَلَی اللّٰهِ وَ شِیعَتِکَ راضین مرضیین.»^۵

ابن اثیر^۶ و ابن عباس نیز همین نکته را آورده‌اند.^۷

سیوطی در «الدار المنثور» و ابن مغزلی در ذیل همین آیه می‌گویند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به علی علیه‌السلام فرمود: «والذی نفسی بیده ان هذا و شیعته هم الفائزون یوم القیامة...»^۸ و در روایتی آمده است: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: خداوند علی و ذریه‌اش و شیعیان و دوستانش را می‌آمرزد و ملائکه برای او و شیعیانش استغفار می‌کند. او نیز فرمود: من شفیع شیعیانم هستم.»^۹ هم چنین صاحب «خطط الشام» می‌نویسد: «جماعتی از بزرگان صحابه در عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معروف به موالات علی بودند.»^{۱۰} از این عده می‌توان سلمان، ابوذر، مقداد، و عمار یاسر نام برد در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ملقب به شیعه علی علیه‌السلام بودند. ابو سعید خدری نیز می‌گوید: «مسلمان به پنج چیز: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت علی علیه‌السلام امر شدند، به چهار تا عمل و پنجمی را ترک کردند.»^{۱۱} و ابان بن تغلب به ابوالعلاء می‌گوید: «می‌دانی شیعه کیست؟ شیعه کسی است که وقتی مردم در قول پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اختلاف کنند، قول علی علیه‌السلام را بگیرد و اگر در قول علی علیه‌السلام اختلاف کردند، قول جعفر بن محمد علیه‌السلام را اخذ نماید.»^{۱۲}

۲) مظلومیت شیعه در تاریخ

کشتار بی‌رحمانه شیعه و طرف‌داران علی علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام در عصر معاویه به قدری بود که می‌گویند صد هزار شیعه توسط عمال وی، از جمله بَسْر بن ارطاط، زیاد بن ابیه و... کشته شدند. سَمْرَة بن جُنْدَبْ پس از آن که مدتی کوتاه، جانشینی زیاد بن ابیه را در بصره به دست گرفت در عرض شش ماه هشت هزار نفر را کشت؛ وقتی زیاد برگشت،

به او گفت: «از خدا ترسیدی که بی گناهی را کشته باشی؟» و او پاسخ داد: «اگر دو برابر این را نیز می کشتم، نمی ترسیدم!»^{۱۳} ابو السوار عدوی می گوید: عوامل معاویه در یک صبح گاه ۴۷ نفر از اقوام ما را، که همگی حافظ قرآن بودند، کشتند.^{۱۴} علاوه بر این، زیاد پنجاه هزار خانوار از اهل بیت را، از کوفه به شرق ایران تبعید کرد^{۱۵} و به جای آنان قبایل طرفدار امویان را از جزیره به کوفه آورد و اسکان داد.^{۱۶}

یزید، علاوه بر کشتار بی رحمانه کربلا، در واقعه حرّه نیز مال و جان و ناموس مردم مدینه را، بر سربازان خود حلال کرد؛ تا آن جا که امام چهارم علیه السلام می فرماید: «در مدینه و مکه، بیست تن دوست برای ما باقی نمانده بود.»^{۱۷} امام باقر علیه السلام نیز می فرماید: «ذلت و خواری شیعه و بلای مهم و کشتار، پس از شهادت امام حسن علیه السلام و در زمان معاویه بود. در هر شهری شیعیان ما را می کشتند و دست و پای افراد را، حتی به گمان شیعه بودن آنان، قطع می کردند. هر کس به ما اظهار محبت می نمود، به زندان می رفت؛ اموالش را غارت، و خانه اش را خراب می کردند و این بلا و مصیبت ادامه داشت، تا آن که زمان ابن زیاد و قاتل امام حسین علیه السلام فرا رسید.»^{۱۸}

این مصیبت ها در عصر بنی مروان نیز ادامه داشت. حجاج بن یوسف، روزه اش را با نانی که از خون شیعه خمیر شده بود، افطار می کرد؛ در نزد او، تشیع از کفر و زندقه بدتر بود و بیش از صد هزار مسلمان را کشت، و در زندان بی سقف و مخوف او، بیش از ۸۰ هزار مرد و ۵۰ هزار زن زندانی وجود داشت. او سه هزار قبر را در کوفه شکافت، تا جسد علی علیه السلام را بیرون بیاورد!^{۱۹}

سرانجام این ظلم ها، سبب قیام عباسیان و ابومسلم و ابوسلمه خلال شد که با شعار «الرضا من آل الرسول»، انجام می گرفت و به عامل مهمی در سقوط بنی امیه بدل گشت. پس از سقوط بنی امیه، امید می رفت که بنی عباس، از عاقبت ظلم و ستم و جنایاتی که بنی امیه بر اهل بیت و شیعه روا داشته بود، عبرت بگیرند و دست خود را به خون پاکان امت اسلامی و سادات و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پیروانشان، آلوده نسازند، ولی چنان نشد و کشتار، غارت، تبعید، حبس و شکنجه پیروان اهل بیت دوباره آغاز شد، و جنایات بنی عباس نسبت به شیعیان علی علیه السلام و سادات، روی بنی امیه را سفید کرد!! شدت این جنایات به حدی بود که مردم می گفتند:

«یالیت جور بنی مروان عاد لنا وکان عدل بنی العباس فی نار»
 شیعهٔ مظلوم و ستم دیده، همانند غریقی به هر وسیله‌ای، علیه جنایات حکام و خلفا،
 جنگ می‌زد، و پیرامون هر پرچمی که بر ضد حکام و خلفا بلند می‌شد، گرد می‌آمد و
 دست هیچ حامی اهل بیت علیهم‌السلام و داعی پیروی از اولاد رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را پس نمی‌زد، مگر
 این که ماهیت انحرافی آنان، کاملاً روشن می‌شد.^{۲۰}

این جنایات به قیام سادات علوی در گیلان و طبرستان منجر شد و قدرت آل بویه،
 دیالمه و آل زیار را در این سرزمین، و نیز گسترهٔ حکومت آنان را تا بغداد، به گونه‌ای
 وسعت بخشید که قدرت خلافت بغداد عملاً در دست آنان قرار گرفت؛ تا آن جا که در
 عمل، آنان بر خلفا حکومت می‌کردند و می‌توانستند آن‌ها را بردارند، ولی به خلافت
 ظاهری آنان رضایت دادند تا بتوانند در مقابل کینه توزان و مخالفان، بهتر به اهداف
 خویش برسند.^{۲۱}

این پیروزی‌ها فرصت خوبی برای شیعه بود، روز عاشورا، حتی در مرکز خلافت نیز،
 تعطیل عمومی اعلام شد و مجالس عزای سالار شهیدان برقرار گردید و روز غدیر نیز به
 عنوان روز نصب امامت و خلافت علی علیه‌السلام، در سراسر مملکت عید رسمی و عمومی
 اعلام شد. تشیع دوباره جان گرفت و معارف آن احیا شد. قرن چهارم هجری، به «قرن
 شکوفایی و رشد و رونق تشیع» شهرت یافت و آدام منز، کتاب خویش را با همین عنوان
 نوشت در این مدت علمای شیعه توانستند نظام معرفتی تشیع را تبیین و تنظیم کنند و آن
 را توسعه بخشند. در این عصر کتابهای زیادی تألیف شد، علمای بسیاری تربیت گردید یا
 هم چنین کتاب‌خانه‌های بزرگی تأسیس شد که برخی تعداد چهار صد هزار جلد و کتاب
 داشتند.^{۲۲} به عنوان نمونه، کتب اربعه شیعه در این دوره نوشته شد. صدوق ابن بابویه
 (متوفای ۳۸۱ ق.) که حدود سیصد کتاب نوشته، در عصر دیالمه و در کنار رکن الدولة و
 بهاء الدولة می‌زیسته است.

شیخ مفید محمد بن نعمان عکبری (۳۳۳-۴۱۳ ق.) به گفته شیخ طوسی (شاگرد وی)
 بیش از دویست جلد کتاب کوچک و بزرگ نوشته و ۸۴ کتاب را ذکر کرده که نام ۱۸۴
 کتاب در رجال نجاشی ذکر شده است.^{۲۳} شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی،
 سیدرضی، ابن جئید و ابن ادریس نیز از فقهای دوره بوده‌اند.

طولی نکشید که امواج تهاجم فکری، فرهنگی و عقیدتی و حشيانه‌ای همراه با تعصب خشک و ضد شیعی، پدیدار گردید و به دنبال آن تعقیب، شکنجه، غارت و کشتار شیعیان توسط حنابله، سلاجقه و غزنویان، آغاز شد. غزنویان (۳۶۷-۵۸۷ق.) از جمله مخالفان جدی افکار و فرهنگ شیعه بودند، و حکام سنی مذهب آنان، همه جا شیعه را مورد تهاجم و تکفیر قرار می‌دادند.

سلجوقیان (۵۵۲-۴۲۹ق.) نیز شیعیان و اسماعیلیان را به شدت آزار و شکنجه کردند و شیعیان برای حفظ جان و مال و ناموس خویش، یا مخفی می‌شدند و یا خود را سنی معرفی می‌کردند. تا آن‌جا که، یکی از دلایل قیام خونین و مسلحانه «حسن صباح اسماعیلی» در عصر سلاجقه، خصومت آنان با شیعه، به ویژه اسماعیلیان، و قتل عام اسماعیلیان نیشابور به دست برکیاروج سلجوقی (۴۹۸-۴۸۷ق.) بود؛ حکومت صد و چند ساله دیالمه نیز در این دوره ساقط شد.

حکومت دویست ساله فاطمیان مصر که در اوج شکوفایی علمی و مذهبی بود، با ده‌ها تهمت کوبنده، به دست ایوبیان نابود شد. کتاب‌خانه‌های عظیم آنان را به آتش کشیدند. کتاب‌خانه عظیم سلطنتی جامع الازهر که دویست هزار جلد کتاب نفیس در علوم فقه، لغت، تاریخ و ادب و طب، کیمیا (شیمی) فلک و نجوم، ریاضیات، هندسه و هندسه فضایی داشت؛ و به قول مقریزی، از جمله عجایب هفتگانه شمرده می‌شد (چون از نظر نوع کتاب و نفاست نظیر نداشت) به غارت رفت و در سال ۴۴۸ توسط صلاح الدین ایوبی در آتش سوخت^{۲۴}.

سربازان صلاح الدین تنها از جلد چرمی کتابهای نفیس، چکمه و کیف می‌ساختند و بقیه را در کوره‌ها می‌سوزاندند.

اولین کتابی که سوزانده شد کتاب مغازی رسول خدا بود، زیر بن بکار، می‌گوید: سلیمان بن عبدالملک در دوران ولایت عهدی خود، در سفر حج به مدینه می‌آمد که به ابان بن عثمان دستور داد تا که کتابی درباره سیره پیامبر ﷺ و جنگ‌های آن حضرت بنویسد. ابان بن عثمان: چنین کتابی را با مطالب صحیح و بر اساس گزارش افراد موثق و مورد اعتماد تهیه می‌کند و ده نفر مأمور نسخه‌برداری می‌شوند و آن را در دو جلد (دو بخش) می‌نویسند. از آن‌جا که در این کتاب در جنگ‌ها از انصار ستایش می‌شود و

سلیمان و بنی امیه چنان فضیلت را برای انصار (بنی هاشم) نمی توانستند تحمل کنند و خود را از دشمنان اسلام ببینند، می گویند نیازی به این کتاب نیست و مردم شام نباید آنرا بدانند و دستور سوزاندن کتاب را می دهند. خلیفه (عبدالملک) پس از شنیدن داستان، می گوید: به کتابی که فضایل ما در آن نباشد، نیازی نیست، (خوب کردی سوزاندی!!) هم چنین طبری به خط خودش که به الحاکم هدیه شده بود نیز سوخت. کتاب خانه اسلامی هم در بغداد به آتش کشیده شد.

ابن اثیر در حوادث سال ۴۱۶ق. ذیل ترجمه شاپور بن اردشیر، از تقوا و زهدش سخن می گوید و می نویسد: در سال ۳۸۱ق. خانه ای برای علم وقف کرد و موقوفات زیادی داشت و بعد از هفتاد سال که کتاب ها در سال ۴۵۰ق. طغرل آنرا سوزاند.

یاقوت در «معجم البلدان» کتاب خانه ای را در کرخ بغداد نام می برد که کتاب های زیادی توسط وزیر «بهاء الدولة» برای آن وقف شده بود و در دنیا کتاب خانه ای از نظر کتاب بهتر از آن نبود، همه کتاب ها به خط ائمه معتبر بود و در آتش سوزی عهد طغرل بیک (اولین شاه سلجوقی) سوخت.

ابن کثیر در ترجمه شیخ طوسی در حوادث سال ۴۶۰ق. می نویسد که کتاب خانه شیخ را که در کرخ بود در سال ۴۴۸ق. سوزاندند.^{۲۵}

عبد المنعم خفاجی می نویسد: ایوبیان در همه چیز دخالت می کردند و تمام آثار شیعه را نابود ساختند.^{۲۶}

ایوبیان با تکفیر شیعه و رافضیان، نظام خشک تسنن را جایگزین تمدن عظیم فاطمیان ساختند.

کتاب خانه عظیم صاحب بن عباد در ری به دستور سلطان محمود غزنوی و کتاب خانه عظیم عضدالدوله دیلمی، و دارالعلم بغداد^{۲۷} و کتاب خانه بزرگ شیخ طوسی در محله کرخ بغداد در حمله سلجوقی سوخت او خانه اش را در نجف تبدیل به کتاب خانه عظیمی کرد که خانه و کتاب خانه اش نیز در آتش سوخت، که همگی از ستمی جانگناه و زخمی سیاه و تاریخی بر شیعه حکایت، دارد.^{۲۸}

چون می خواستند منابع تاریخی و حدیثی شیعه را نابود سازند، ولی همین علما دوباره به بازسازی آن پرداختند.

کشتار بی رحمانه شیعیان در عصر عباسی با نام‌های مختلف هم چنان ادامه داشت. حتی در شام سازمان فتوتی (در برابر شیعیان و سازمان فتوت آنان) تاسیس شد که مراسم خاص داشت و در اجتماعات خویش به مناسبت‌ها لباس مخصوصی می پوشیدند (همانند کولوس کلان امریکا در کشتار سیاهان و فرقه برادران هم عقیده مسیحی^{۲۹} در کشتار مسلمانان در اسپانیا و اندلس) که شعار و مقصد اعضای آن کشتن رافضیان بود هر جا که یافت شوند^{۳۰} تا آنجا که خلیفه الناصر لدین آچنگیز را تشویق به حمله به ایران کرد.

۳) عصر مغول، نقش خواجه نصیر و علامه

خواجه نصیر الدین طوسی (متوفای ۶۷۲ق.) توانست با سیاست خود حاکمان مغولی را مهار و از نیروی اهریمنی و وحشیانه این دشمنان انسانیت و اسلام به نفع اسلام و تشیع استفاده کند. با حمله هلاکو به بغداد خلافت بی فروغ آن که در هرزگی و عیاشی و فساد فرو رفته بود، فرو پاشید و این به خاطر دشمنی با اهل سنت نبود، زیرا مغول نه شیعه بودند و نه سنی و نه به حال خلافت اسلامی بغداد دل می سوزاندند. بلکه همه چیز اسلام را نابود می ساختند. با وجود این، خواجه توانست از آنان افرادی مومن و معتقد به تشیع بسازد و نیروی سرکش آنان را به نفع مکتب اهل بیت علیهم السلام به کار گیرد، تا خدمات و آثاری در رابطه با اسلام و تشیع انجام دهند.^{۳۱}

پس نباید به خاطر سقوط خلافت بغداد، خواجه و دیگران را ملامت کرد زیرا در دین ستیزی مغولان، تشیع و تسنن سرنوشتی مشابه داشت و آنان بر کسی رحم نمی کردند، هر چند اسلامشان در مواردی صوری و سیاسی بود.

الجایتو برادر غازان بالقب سلطان محمد خدا بنده (در سال‌های ۷۰۳-۷۱۶ق.) جانشین غازان شد. وی ابتدا بت پرست و سپس مسیحی و بعد بودایی شد و آن‌گاه از مسلمانان اهل سنت گردید و سپس به وسیله علمای شیعه مخصوصاً علامه حلی (متوفای ۶۷۶ق.) که بحث‌های وی در مجلس الجایتو با علمای سنی معروف است) شیعه شد و با قدرت او مغولان اسلام را پذیرفتند.^{۳۲}

وی ابتدا سنی حنفی مذهب و سپس شافعی شد ولی روح مضطرب و تشنه او آرام

نگرفت تا این که مذهب شیعه دوازده امامی را پذیرفت و ثابت قدم در این عقیده گشت. نقش علامه حلی را در این باره نمی توان نادیده گرفت، وی کتاب های «منهاج الکرامه» و «کشف الحق» را به منظور اثبات حقایق تشیع نوشت، ولی ابن تیمیه سنی (متوفای ۷۲۷ق.) که تعصب بی جایی به علامه داشت او را به جای ابن مطهر، ابن منجس می خواند.^{۳۳} الجایتو شیعه شد و دستور داد نام دوازده امام را بر روی سکه ها ضرب کنند.^{۳۴}

ابن بطوطه داستان شیعه شدن الجایتو را چنین نقل می کند:

الجایتو (سلطان خدا بنده) به قضات همه شهرهای ایران دستور داد که مطابق میل او (در حمد و ستایش خلفا) خطبه بخوانند.^{۳۵} قضات برخی از شهرها امتناع کردند. الجایتو قضات شهرها از جمله مجد الدین قاضی شیراز را احضار کرد و رسم او بر این بود که آنان را در برابر سگ های گرسنه می افکند تا بدرند.^{۳۶} سگ ها قاضی مجد الدین را ندریدند. الجایتو چون شنید او را احترام کرد و به پایش افتاد و پایش را بوسه زد.^{۳۷}

ولی ابوسعید که (در سال های ۷۱۶-۷۳۶ق.) جانشین او شد بار دیگر به نام خلفای راشدین سکه زد و نفوذ شیعه در آن عصر، در دستگاه دولتی، کاسته شد.^{۳۸}

۴) سرکوبی قیام های شیعیان و علویان و شکل گیری صفویه
نگاهی گذرا به نهضت هایی که با رنگ تشیع یا شیعه دوازده امامی به میدان آمدند و به وسیله حکام جور پیش از دولت صفوی یا در آستانه تشکیل آن دولت، سرکوب شدند، نمایان گر این واقعیت است که چرا علمای شیعه از حرکت صفویه استقبال کردند. نهضت سید اشرف الدین علیه ایلخانان و نهضت صوفیان به رهبری شیخ یعقوب (در سال های ۷۷۳-۷۸۲ق.) به شدت سرکوب شد.

نهضت سریداران سبزواری و خراسان و کرمان به رهبری شیخ خلیفه و شاگرداش شیخ حسن جوری (۷۳۶-۷۸۳ق.) و نهضت مازندران که برخی آن را انعکاسی از نهضت سریداران می دانند به رهبری سید قوام الدین مرعشی (۷۵۰-۷۶۲ق.) به وقوع پیوست. نهضت گیلان (۷۷۱-۷۷۲ق.) موجب تشکیل دولت سادات کیا به رهبری سید امیرعلی کیا ملاطی در لاهیجان و گیلان شد^{۳۹} و حدود دوست سال (تا سال ۱۰۰۱ق.) ۱۵۹۲م.) به نام بنی کیا ادامه داشت و حتی امیر تیمور هم نتوانست سید علی کیا را به تسلیم وادار

کند و ناچار با او مصالحه کرد (چنان که قبلاً چنگیز هم نتوانسته بود گیلان را تصرف کند و ناگزیر به مصالحه شده بود^{۴۰}).

نهضت حروفیان در نیمه دوم قرن هشتم به رهبری فضل‌الله حسنی متخلص به نعیمی در استرآباد یا شیروان (۷۴۰ ق.) و نهضت اهل حق (علی‌اللهی‌ها) در غرب ایران و یکی از شعبات قزلباشان^{۴۱} همگی در مخالفت با حکام جور و متعصب مغول و عثمانی، و برای اظهار محبت و طرف‌داری از علی علیه‌السلام و اولادش بوده است.

همه این عوامل در شکل‌گیری دولت صفویه نقش مؤثری داشت، مخصوصاً فرقه نقشبندیه و برخی از شیوخ آن‌ها از جمله شیخ عبیدالله ملقب به خواجه احرار (۸۰۶-۸۹۶ ق.) و خواجه عبدالرحیم نقشبندی که به گزارش «عالم آرای صفوی» از عوامل عمده فتح ترکستان به دست سپاهیان شاه اسماعیل صفوی بودند.

نقش مبارزان شیعه و قیام‌های مختلف آن حتی پیش از پیدایش صفویه نیز قابل توجه است.

قیام‌های صوفیان شیعه و غلات طرف‌دار علی علیه‌السلام نیز عامل کشتش ملوک و زمامداران به سوی تشیع و تفقد آنان بود. حکومت عثمانی پیش از پیدایش صفویه در عصر تیمور در قرن هشتم و نهم (۷۷۱-۹۰۰ ق.) ضربات زیادی از تیموریان دید. آنان عراق و بخشی از ترکیه عثمانی و بلاد روم از جمله دمشق و حلب که زیر نظر عثمانی بود، را تصرف کردند. تیمور در تصرف دمشق به گونه‌ای عمل کرد که موجب تفقد از حال شیعیان و نوعی خون‌خواهی از نسل یزید و انتقام امام حسین علیه‌السلام تلقی شد. حتی می‌گویند در هنگام فتح دمشق علویان پرچم سفیدی را که علی علیه‌السلام در روز فتح خیبر با خود داشت به تیمور دادند! و در روز تاج‌گذاری تیمور در بلخ (۷۷۱ ق.) چهار علوی را بر تخت نشانند.

وی در فتح عراق مرقد امامان شیعه را در زیارت کرد و به همین علت شایعه شیعه بودن او تقویت شد.

تا پیش از روی کار آمدن صفویه مذهب رسمی اکثر سلسله‌های حاکم بر ایران تسنن بود و بیش‌تر شهرها زیر نفوذ شافعیان قرار داشت و مراغه نیز حنفی مذهب بود، تنها اهل مازندران شیعی و صاحب مروت بودند.^{۴۲}

بنابراین، اولاً: مخالفت تیموریان با عثمانی‌ها پیش از تمایل آنان به مذهب شیعه بود، ثانیاً: نهضت‌های تشیع به معنای عام خود به تدریج اهمیت پیدا می‌کرد و حتی پیش از پیدایش صفویه نقش تعیین‌کننده داشت.

۵) زمینه پیدایش صفویه

این نهضت‌ها با نام‌های مختلف مانند زیدیه، اسماعیلیه تا صفویه و غیر آن همگی لعابی به نام تشیع و طرف‌داری از اهل بیت علیهم‌السلام و علی علیه‌السلام داشت و علیه خلفا و حکام ستم‌پیشه اهل سنت و گاهی موفق و زمانی ناموفق بود. نهضت علویان هم که هر چند گاه از گوشه و کنار جهان آن روز، مخصوصاً ایران و به ویژه در گیلان و طبرستان پا می‌گرفت، حکومت مقتدر و شیعه‌ای را در پهنه جهان یا قسمتی از آن نوید می‌داد. علما و فقهای شیعه نیز در انتظار چنین روزی بودند که فعالیت‌های شیخ صفی‌الدین داماد و شاگرد شیخ زاهد گیلانی و فرزند شیخ صفی موسی (صدرالدین) و پسرش علاء‌الدین (علی سیاه‌پوش) و نوه‌اش جنید و فرزندش حیدر^{۴۳} شروع شد، و زمان شاه اسماعیل اول، رنگ یک حکومت مستقل و مقتدر را به خود گرفت.

حرکت صفویه حرکتی صوفی‌گرایانه بود اما به خاطر جو موجود و یا زمینه مساعد، حکومت را تشیع اعلان کردند و از علما و بزرگان شیعه نیز دعوت به همکاری نمودند و دست آنان را در امور کشوری، فرهنگی، دینی و حتی سیاست‌گذاری باز گذاشتند. در این که صفویه از نخست شیعه بوده یا شیعه صوفی و غالی بودند اختلاف است و برخی گفته‌اند اجدادشان اصلاً شیعه یا ایرانی نبودند که^{۴۴} در واقع چنین نیست، زیرا در آن شرایط، حکومت صوفی‌گرایی دولت صفویه به یک حکومت شیعه دوازده امامی خالص و معتقد و حتی متعصب در عقیده خویش، بدل شد که نقش علمای شیعه در این تغییر و تحول، بسیار عظیم و معجزه آسا بود.

بنابراین ممکن است صفویه برای تحکیم و مشروعیت سلطنت خود از وجهه علمای شیعه نیز بهره‌مند شده باشند ولی علمای شیعه با توجه به مظلومیت تاریخی، طرد و تبعید و انزوای سیاسی و مذهبی، از حکومت صفویه، بهره‌ی بیش‌تری گرفتند، زیرا آنان با پدیدآوردن حکومت مقتدر تشیع، مذهب رسمی ایران را شیعه دوازده امامی اعلان کردند که سبب بقای تشیع تا به امروز شده است. هم‌چنین از یک تهاجم فرهنگی و دینی

غرب و اروپای مسیحی جلوگیری کردند، چه این که آن‌ها از طرق مختلف در کسوت سیاح، و جهان‌گرد، تاجر، اسقف و کشیش، و حتی به عنوان نماینده سیاسی رسمی دولت‌های غربی یا سفیر، و به عنوان نقاش، معمار، ساعت ساز، در دربار صفویه رفت و آمد می‌کردند، که نفوذ علمای شیعه مانع از سقوط کامل ایران آن عصر در دامان مسیحیت غرب گردید، چنان‌که همین علما از سقوط ایران در دامان امپراتوری عثمانی جلوگیری کردند. کار کوچکی نبود که علمای شیعه را با، تحقیر و تهمت درباری جلو دهند.

گزارش این برخوردها و رقابت کلیساهای فرانسه، انگلستان، اسپانیا، پرتغال، بلژیک و... تلاش آنان را برای کسب امتیاز، در کتابهای مختلف جهان‌گردان مسیحی غرب می‌توانید، بخوانید. ۴۵

۶) بررسی فقهی مسئله همکاری با حکام و سلاطین

شیعه به خلافت پیامبر و نصب الهی او معتقد است و انتخاب خلیفه و امام معصوم و عادل را از طرف خدا و رسول می‌داند و با هر حاکم و خلیفه ناحق و خلاف این عقیده، مخالفت کرده و همه آنان را طرد می‌کند. طبق دستور قرآن مثل «ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار» هیچ‌گونه همکاری با خلفا و حکام جور نداشت مگر در مواردی که مجاز بود؛ مثل، مصلحت، ضرورت یا تقیه در فقه اسلامی. عموماً فقهای شیعه همکاری با سلطان عادل، به حکومت معصوم و یا ولی فقیه و مجتهد جامع شرایط یا حاکم منصوب از جانب او را واجب دانسته‌اند و حتی گاهی همکاری با سلطان جائز را در موارد ضرورت و مصلحت یا تقیه، واجب و گاهی جایز و مباح می‌دانند؛ برای نمونه، نظریه شیخ طوسی چنین است:

«پذیرش ولایت از طرف سلطان عادل که امر به معروف و نهی از منکر نموده و هر چیزی را در جای خودش می‌گذارد، جایز و به جا است و گاهی ممکن است به خد و جوب نیز برسد... و اگر بداند یا احتمال قوی دهد که در صورت همکاری با سلطان جائز اقامه امر به معروف و نهی از منکر و حدود الهی ممکن است، و خمس و زکات را در راه پیوند برادران مؤمن مصرف می‌کند و خللی در امر واجب نمی‌شود و مرتکب کار زشتی

نمی‌گردد، مستحب است که خود را برای پذیرش ولایت از طرف آنان عرضه کند، و در غیر این صورت جایز نیست. سلطان جائر اگر پیشنهاد همکاری بدهد که متضمن پاره‌ای از ضررها باشد ولی ضرر مالی و جانی نداشته باشد، نپذیرد و اگر موجب ضرر و خطر مالی و جانی برای خودش و خانواده‌اش یا برخی از مؤمنین باشد، می‌تواند آن عمل را بپذیرد.^{۴۶}

بنابراین، پذیرش همکاری با سلاطینی که کاملاً به رنگ اسلامی شیعی جلوه‌گر بودند و عملاً نیز اساس تشیع را ترویج می‌کردند و با زنده ساختن شعائر دینی، شیعه را مذهب رسمی اعلان کردند، هیچ مانعی شرعی و عرفی ندارد، هر چند این امر به خاطر مصلحت و ضرورت یا به عنوان یک هدف شرعی واجب دینی باشد. پس کوییدن علمای شیعه در عصر صفوی و عیب گرفتن بر آنان در این رابطه روا نیست. یکی از نویسندگان پس از تحلیلی از عقیده شیعه به حکومت عدل‌گستر مهدی و طرد هر نوع حکومت جور و ناحق و با تحلیل آرمان‌خواهی شیعه می‌نویسد:

«نظرگاه‌های شیعه راجع به جانشینی پیامبر در واقع سیاست به طور کلی، که به شدت آرمان‌خواهانه است... ولی به این معنا نیست که تشیع هرگز با قدرتهایی که سر کار بوده‌اند، کنار نمی‌آمده است. بر عکس، متکلمان شیعه در بهترین بخش از تاریخش، هوشیاری سنجیده‌ای در یافتن راه‌های علمی و هماهنگی با حکام وقت به خرج داده‌اند تا امنیت و بقای پیروان خود را تضمین کنند. ولی آنچه مصلحت‌اندیشی شیعه را در این‌گونه موارد، با مصلحت‌اندیشی سنی متمایز می‌گرداند این است که این هماهنگی نشان دادن‌ها، غالباً ماهیت مستعجل و موقت داشته است، هرگز موضع عقیدتی اساسی شیعه را (درباره عدم مشروعیت دولتهای دنیوی) تهدید یا تضعیف نمی‌کرده است^{۴۷} و همواره در انتظار دولت و حکومت مشروع بودند.»

۷) آثار و نتایج روابط علما با دربار صفوی

پیدایش شیعه ریشه‌ای بس عمیق و کهن در صدر اسلام و جزیره العرب دارد. حکومت سلمان در مدائن و با هجرت سعد بن مالک اشعری به قم، و هجرت سادات و علویان و تبعید شیعیان به ایران (در عصر امویان و حکومت زیاد بن ابیه بر بصره و کوفه)

و فرار یحیی بن زید به شمال ایران و خراسان و بلخ، زمینه تشیع را در ایران فراهم ساخت.^{۴۸}

با هجرت امام رضا علیه السلام و رسمیت یافتن مکتب اهل بیت در برابر مکتب خلفا، شیعه از انزوای سیاسی و مذهبی در آمد و آگاهی از تشیع در ایران و جهان آن روز در سطح وسیع تری صورت پذیرفت. افزون بر آن، دولت‌های مختلف در ایران تشیع را در متن حکومت خویش ترویج می‌کردند؛ مثل علویان گیلان و طبرستان (۲۵۰-۳۱۶ ق.) و مرداوین پسر زیار گیلکی که سر سلسله آنان بود و بر جرجان (گرگان) و دارالمرز گیلان حکم رانی می‌کرد.^{۴۹}

به طور خلاصه، علمای شیعه در طول هزار سال سلطه ستم‌گرانه حاکمان و برخورد با آن‌ها و کسب تجربه در شیوه برخورد، سه دوره مهم را در عصر غیبت، آزمایش کرده بودند که عبارت بود از:

۱- دوره اول برخورد عالمان شیعه با حکومت بغداد و برخورد مسالمت‌آمیز با حکومت آل بویه در قرن چهارم هجری که در رأس این علما شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ مرتضی، سید رضی، شیخ طوسی قرار دارند.

۲- برخورد علمای شیعه با مغول (ایلخانان مغول و تیمور و...) که از علمای طراز اول این دوره، خواجه نصیر طوسی، محقق حلّی، علامه حلّی و سید بن طاووس هستند.

۳- برخورد علمای شیعه با سلاطین صفویه است که در رأس آن‌ها محقق کرکی، میرداماد، شیخ بهائی و پدرش، شیخ حرّ عاملی و علامه مجلسی اول و دوم بوده‌اند. و این برخورد دو قرن و نیم (از قرن ۱۰-۱۲ ق.) ادامه داشته است.

این علما با نفوذ خود در دربار صفوی، باعث ترویج عقیده شیعه و مکتب مظلوم اهل بیت علیهم السلام می‌شدند و با رسمیت بخشیدن به آن در سراسر کشور عزت و شوکتی را در جهان می‌بخشیدند و آن را از خفا، سرکوبی، تعقیب و قتل و کشتار، نجات می‌دادند، بلکه شاه و درباریان را نیز مهار می‌کردند و جلوی ترک تازی آنان را می‌گرفتند و شاه نیز با پذیرش قیادت مجتهدان، خود را محدود می‌ساخت، و این خود کار بسیار بزرگی بود. به عنوان مثال، نمونه‌های زیر را بنگرید:

در سفرنامه شاردن (CHARDIN) سیاح فرانسوی^{۵۰} و نیز در سفرنامه تاورنیه

(Tavrnier)^{۵۱} چنین آمده است: «چون در مورد خراج و مالیات‌ها شبهه‌ای از نظر شرعی وجود داشت، شاه برای آنکه نان حلال بخورد کاروان‌سرایبی در شهر ساخت و مغازه‌های آن را به قیمت ارزانی در اختیار برخی از تجار قرار داد، به نحوی که مطمئن شود هیچ ظلمی صورت نگرفته است تا نان حلال بخورد.»

هم‌چنین، در بلاد دیگر نیز از این نوع درآمدها داشتند که از آن‌ها به عنوان «الحالیات» یاد می‌شد و برخی از علما از طرف آنان (در نحوه اجاره دادن و اخذ اجاره بها الاجاره) نظارت یا وکالت داشتند.^{۵۲}

شاردن باز می‌نویسد: «خلیفه که خود از فقیهان بود (و اعتماد الدولة شاه عباس اول، در مدتی هم اعتماد الدولة شاه عباس دوم بود)، شاه را در جلوگیری از فساد و منکرات...، تحریک و تشویق می‌نمود... چون شرب مسکرات را علة العلل این حرکات زشت و شنیع می‌پنداشت، فروش شراب را سخت قددغن فرمود و برای مرتکبین مجازات بسیار هولناکی قائل شد.»^{۵۳}

و نیز می‌خوانیم:

«برخی از رنود زمانی، شبانگاه از شاه عباس فرمانی را گرفتند که به حکم آن، بتوانند خوبرویان را در قهوه‌خانه‌ها به کار گیرند و استخدام کنند! چنین حکمی را هم گرفتند و آن حکم را نزد خلیفه سلطان که وزیر و از فقها بود، بردند و او نیز به احترام امضای سلطان، آن را امضا کرد ولی بعداً شاه را از حیله آنان آگاه کرد و مانع از اجرای آن شد.»^{۵۴}

وی می‌افزاید:

«خلیفه سلطان، صدر اعظم شاه عباس ثانی.. را به از بین بردن این گونه اعمال شنیع وادار کرد و شاه پذیرفت و از آن ایام به بعد چنین چیزی در قهوه‌خانه‌ها مشاهده نشده است.»^{۵۵}

فرمان شاه سلطان حسین صفوی در باب ممنوع شدن شرب مسکرات و مواد مخدر و قمار و عادات زشت دیگر روی سنگ مرمری به طول یک متر و عرض شصت سانتی متر در دیوار مسجد جامع شهر لاهیجان نصب است. این مسجد بنایی قدیمی است و در حکومت‌های پیشین، «سید علی کیا» حاکم شیعی از سادات کیا در آن نماز می‌خواند.^{۵۶}

۸) کنترل حکام توسط علمای شیعه

احترام و اهمیت شاهان صفوی به علمای شیعه به هر علتی که باشد، اثری شگرف در ترویج و تشیع راستین داشته است.

کمپفر آلمانی درباره موقعیت و قدرت مجتهد می نویسد:

«شگفت آن که متألهین و عاملین به کتاب نیز در اعتقاد به مجتهد با مردم ساده دل شریک اند و می پندارند که طبق آیین خداوند، پیشوایی روحانی مردم و قیادت مسلمین بر عهده مجتهد گذاشته شده است در حالی که فرمانروا تنها وظیفه دارد به حفظ و اجرای نظرات وی همت گمارد، بر حسب آن چه گفته شد، مجتهد نسبت به صلح و جنگ نیز تصمیم می گیرد و بدون صلاح دید وی هیچ کار مهمی که در زمینه حکومت بر مؤمنین باشد، صورت نمی گیرد.»^{۵۷}

وی در جای دیگر به عنوان این که نفوذ مجتهدان شاه را محدود می کرد و برای شاه دشوار و شاق بود، می نویسد:

«احترامی که شاه صفوی به مجتهد می گذارد، می توان گفت که قسمت زیادی از آن تصنعی بوده است. در این کار شاه پروای مردم را می کند، زیرا پیروی مردم از مجتهد تا بدان پایه است که شاه صلاح نمی داند به یکی از اصول غیر قابل تخطی دین تجاوز کند یا در کار مملکت داری به کاری دست بزند که مجتهد ناگزیر باشد آن را خلاف دیانت اعلام کند.»^{۵۸}

سرجان ملکم ضمن بیان نفوذ علما و فقها در میان مردم و نزد شاه در عصر صفوی می نویسد:

«در زمان شاه سلطان حسین صفوی منقول است که جمیع امور در محکمه شرع می گذشت^{۵۹} و محکمه شرع در دست فقها و علما بوده است.»

نویسنده انگلیسی «راجر سیوری» کارمند وزارت خارجه بریتانیا می نویسد:

«یکی از مهم ترین ویژگی های دوره عباس دوم و شاهان بعد از او این است که طبقات روحانی به طور روزافزونی خود را از کنترل سیاستی که بر آنان اعمال می شد، آزاد می کردند و در نتیجه همچون یک کل، نفوذ روز افزون تری می یافتند. علمای قدرتمندی ظاهر شدند که یک نمونه از آن ها محمد باقر مجلسی است. او (از سال

۱۰۹۶ق./۱۶۸۷م.) تصدی مقام شیخ الاسلامی را بر عهده داشت و بعد از به سلطنت رسیدن شاه سلطان حسین (۱۱۰۶ق./۱۶۹۶م.) به مقام جدید ملامبازی منصوب شد، تا هنگام مرگ (۱۱۱۰ق./۱۶۹۹م.) در این مقام باقی ماند...»

وی می‌افزاید: «در دوره زوال صفوی کار جدی در رشته الهیات شیعی و قضا آغاز شد که به صورت گردآوری و مقابله احادیث شیعی، شرح‌نویسی بر کتب اربعه حدیث شیعه و نظایر آن بود، و در اواخر دوره صفوی مکتب تشیع اثنی عشری رفته رفته مدون و به نحو سازش پذیرتری، سنت‌گرا می‌شد و بالطبع بر ریشه‌کنی زندگانه تاکید بیشتری می‌شد. طی این دوره بدعت‌گذاران به ویژه صوفیان در رنج و آزار بیشتری بودند.»^{۶۰}

در جای دیگر می‌گوید:

«اما زوال سریع مقام صوفیان بعد از به سلطنت رسیدن عباس اول بود، و شاه عباس به صوفیان ظنین بود؛ پس از مرگ شاه عباس اول مقام و منزلت صوفیان هم‌چنان در حال زوال بود... محمد باقر مجلسی از مجتهدان آن دوره تصوف را به عنوان «این شجره خبیثه زقومیه» مذمت می‌کرد...»^{۶۱}

«و او در تألیفات پر حجمش به بنیانی‌ترین اصول تصوف حمله نمود^{۶۲} و آن را بدعت و خارج از اسلام معرفی کرد.»^{۶۳}

وی می‌افزاید:

«در این دوره علما تمایل به تجدید و اعاده هویت خویش مبنی بر عدم همبستگی به نهاد سیاسی کشور را داشتند و در طی سلطنت دو تن از پادشاهان که مدت ۵۶ سال سلطنت کردند، علما را در اوج قدرتشان می‌بینیم. طی این دوره مجتهدان استقلال خود را از شاه کاملاً تثبیت کردند و حق ویژه شاه را مبنی بر نیابت امام دوازدهم باز پس گرفتند و بدین سان در کشوری شیعه مذهب تنها منبع بر حق قدرت، محسوب می‌شدند. نباید تصور کرد که حتی فرمانروای قدرتمندی چون عباس اول هم قادر بوده است، علما را به کلی مهار کند.»^{۶۴}

نویسنده مزبور سپس داستان نقل شده از «قصص العلماء» را توسط براون، ساختگی می‌داند^{۶۵} و اضافه می‌کند «مجتهدان از دعوی روز افزون عدم وابستگی به شاه، رفته رفته به جایی رسیدند که در واقع شاه را کنترل می‌کردند. به گفته «بنانی» به نظر بعضی

منابع گروهی، «مجتهد بالای سر شاه حکومت مستقیم مذهبی برقرار کرده بودند.»^{۶۶}
ادوارد پولاک در سفرنامه اش می نویسد:

«ملاها در بین محرومین و فرودستان، طرفداران بسیار دارند. دولتیان از ملاها نمی ترسند، زیرا می توانستند قیام بر پا کنند؛ به هر روی این را نمی توان منکر شد که ترس از آن ها وسیله است که استبداد و ظلم زورگویان را تا اندازه ای محدود و تعدیل می کند.»^{۶۷}

این ها اثبات گر تحلیل نخستین ما از نقش علمای شیعه در دربار صفویه است. البته ما در صدد تبریته سلاطین صفوی را از هر خلاف و کار زشتی یا معصوم دانستن آنان نیستیم، زیرا عموماً قدرت و مکتب و ثروت و پیروزی فریبنده است و فساد و عیاشی را به دنبال دارد و انسان را به فساد می کشاند، هم چنان که زوال قدرت های بزرگ و حتی تمدن ها در رابطه با همین عیاشی و فساد است. ولی نمی توانیم هر گونه گزارش یا اتهام و انتساب ناروایی را درباره آنان بپذیریم؛ مخصوصاً که گزارش ها یا از مسیحیان و اروپاییان ضد اسلام و یا از سوی عثمانی ها و دشمنان تشیع و مخالفان صفویه است. برای آگاهی بیشتر تر گزارش مغرضانه تاورنیه فرانسوی و یا شاردن سیاح فرانسوی را بخوانید که می گویند: «شاه سلیمان به اندازه ای شراب می خورد که در سویس و آلمان کسی پیدا نمی شد که با او در شراب خواری رقابت کند.»^{۶۸}

«شاه همیشه مست است و مع الوصف چنان مستبد است که هر فرمانی که می دهد ولو در خواب باشد باید بی درنگ اجرا شود. بزرگان و رجال نام دار برای تحصیل ثروت و مکتب، پوست مردم را در سراسر کشور می کنند.»^{۶۹}

آنجللو سفیر پادشاهی در عصر صفویه آنان را مریدان خدا می داند و گروهی دیگر شاه اسماعیل را پیامبر خدا می دانستند و به طور قطع معتقد بودند که او هرگز نخواهد مرد!^{۷۰}

ویل دورانت می نویسد:

«شاه طهماسب اول ترسویی پیمان شکن، خوش گذرانی سودایی مزاج، پادشاهی نالایق و هنرمندی با ذوق، شیعه ای مؤمن و بالاخره بت مورد ستایش ملتش بود.»^{۷۱}

بنابراین توهین به آن‌ها و علمای آن عصر را نباید بدون سنجش خدمات و زحماتشان و یا نادیده گرفتن اهداف همکاری علما با آنان، از هرکس به پذیریم و آن را جادوی سیاه بنامیم.^{۷۲}

به عنوان نمونه، تعبیرهای زیر را بخوانید:

«استثمار صفویه از روحانیت شیعه به گونه تمسخرآمیز مونتاز مذهب و ملیت^{۷۳} تصوف و تشیع مذهب شیعی و ملیت ایرانی^{۷۴} تشیع صفوی، صوفیه، شیعه فرزندان شیخ صفی، سید و محدث و فقیه، جانشین مرشد و بدیل، خانقاه به تکیه، به جای پرستش اولیاء تصوف، اوصیا(ائمه)، تبدیل می‌شود.^{۷۵}»

عاشورا و نوروز یکی عزا و عید با قدرت صفوی هر دو با هم همسایه و همساز شدند. تشیع رژیم شاه سلطان حسین به تیغ ملک و تسبیح ملا صفوی یکی می‌شوند! و میدان نقش جهان را در اصفهان ببین که مسجد شاه و مسجد شیخ(شیخ لطف الله) و قصر عالی قاپو چه نقشی خوشی ساخته‌اند. شانه به شانه هم. چشم در چشم در وسط میدان بازی!!

شاه داماد شیخ (شیخ لطف الله)!!

شیخ داماد شاه در میرداماد...^{۷۶}

با تعبیراتی بدتر؛ «مثلاً طبقه روحانی‌شان... به خاطر مصالح طبقاتی و دنیا پرستی شان و همدستی همیشگی شان با قدرت‌ها و طبقه حاکمه...^{۷۷} که استثمار صوفی از خون تریاک، و از فرهنگ شهادت لالایی خواب...، روحانیتی رسمی مشابه دستگاه کلیسا ساخت!

چگونه روحانیت صفوی توانست چنین تشیعی درست کند که همه چیزش درست به شیعه می‌ناند اما هیچ شباهتی به شیعه ندارد.

بلکه یک حقه هوشیارانه بزرگ.^{۷۸} تمام این فعل و انفعالات مکانیکی و استحاله شیمیایی که مال حرام را در کیمیاگری روحانیت صفوی، برق آسا بدل به حلال می‌کند. حقوق بگیر ظلمه را فی المجلس با چشم بندی ماهرانه حقوق بگیر ائمه می‌سازد... ای والله روحانی صفوی!!^{۷۹} یا تعبیر تثبیت گونه مسیحیت، زر، زور، و تزویر، فرعون، قارون و بلعم باعورا یا شیخ و سید و ملا و... بخوانیم و بگوییم که: سرانجام روحانیت

دربار صفوی با یک مسئولیت دشوار کلیسای صفوی که مسئولیت متناقض دارد. (مسئولیت) جمع بین ضدین. تحلیل ائمه شیعه و تحقیر ائمه شیعه، بخوانیم.^{۸۰} و جادو سیاه بنامیم!!»

و ده‌ها تعبیر طنز آلود دیگر و با تمسخر، بدون توجه به خدمات تاریخی روحانیت شیعه در اعصار گذشته و حال، بدور از انصاف است.

یک بار دیگر می‌گوییم:

با همه تشکیک‌هایی که در جنبش صفویه شده و حرکت شاه اسماعیل را پیش‌تر یک جنبش سیاسی دانسته‌اند تا یک جنبش مذهبی و تغییر آن نخست از یک حرکت عمیق صوفیانه غیر اسلامی و غیر شیعی به یک فرقه شیعه غالی در عصر جنید پسر ابراهیم پسر سید علی سیاهپوش فرزند صدر الدین پسر شیخ صفی و نوه شیخ زاهد گیلانی و سپس تبدیل آن به یک حزب سیاسی شورشی و حتی تشکیک در سیادت صفویه و شیخ صفی الدین و بالاتر، تردید و شک در ایرانی بودن آن‌ها و نیز عدم تشیع نخستین او، همه و همه می‌رساند که این نقش و قدرت علما و فقها شیعه بوده است که از آنان حاکمان مقتدر و شیعه دوازده امامی ساخته‌اند و اصول و مبانی و فرهنگ تشیع اثنی عشریه را به وسیله آنان رواج داده‌اند و آن را به صورت یک مذهب رسمی و قدرتمند در عرصه جهان عرضه کرده‌اند، زیرا تشیع فکری و عملی از جنید به بعد مخصوصاً شاه اسماعیل و دیگر سلاطین این سلسله، هویدا و آشکار بود و خود شاه اعتراف زیادی در پیروی از مرام اهل بیت علیهم‌السلام و شیعه دوازده امامی دارند که بر کسی پوشیده نیست. به علاوه نمونه دین‌داری آنان را از همان سری کتاب‌های غربیان و مستشرقان و نویسندگان، زیاد می‌توان یافت. برای نمونه و به عنوان نقض نه اثبات تدین آنان گزارش زیر را بخوانید:^{۸۱}

«پی یترودلاواله» جهان‌گرد ایتالیایی که بیش از پنجاه سال در ایران به سر برده و غالباً با شاه عباس همراه و همنشین بوده است، درباره دین‌داری وی می‌نویسد: شاه عباس چه از نظر شخص خویش و چه در کارهای کشور، مسلمان واقعی و معتقد است، مگر معجزه‌ای روی دهد که او بدین عیسی در آید. من می‌دانم که در دین خود سخت متعصب است و تمام قوا و دارایی خود را در راه عظمت و اعتلای دین اسلام به کار خواهد برد. در این تعصب ملامتش نمی‌توان کرد، زیرا معتقد است که با ابراز آن، وظیفه دینی

خویش را ادا می‌کند. ای کاش که پادشاهان ما نیز برای تقویت عقیده و ایمان عیسویان از او پیروی می‌کردند و به اندازه او تعصب دینی داشتند!»^{۸۲}

و نمونه دیگر:

«او پیش از جنگ، قبل از نبرد با دشمن وضو می‌ساخت و نماز می‌گذاشت و از درگاه باری تعالی درخواست پیروزی و نصرت می‌کرد.»

جلال الدین محمد یزدی منجم و ندیم خاص، درباره یکی از جنگ‌های وی چنین می‌نویسد:

«روز یکشنبه ۲۴ جمادی الاخرة سال ۱۰۱۴ جنگ قزلباش و رومی، شد. نواب کلب استان علی، روی توکل به درگاه خیرالناصرین آورده به همین عبارت گفت که: بار خدا امروز با لشکر پرشور و شر رومیان مرا کار افتاده. اگر می‌دانی که به جهت عجز و مساکین و رواج مذهب حق خیرالمرسلین رومیان بهترند، به ایشان توفیق بده و اگر در امر مذکور می‌دانی توفیق بده و اگر در امر مذکور بهتر می‌دانی توفیق مراد.»^{۸۳}

«و گاهی در کارهایش اشتباه می‌کرد و یا به غلط چیزی می‌گفت: دیده بر آسمان دوخت و به حالت استغفار گفت: نه، نه غلط کردم نبایستی چنین گفته باشم، توبه، توبه.»^{۸۴}

۹) دیدگاه امام خمینی

امام خمینی علیه السلام به مناسبت شهادت آیه الله حاج سید مصطفی خمینی رحمته الله علیه در مسجد شیخ انصاری در نجف اشرف، هنگام تبعید می‌گوید:

«می‌بینم یک طایفه از علما گذشت کرده‌اند از یک مقاماتی، برای ترویج دیانت و ترویج تشیع و ترویج مذهب حق، متصل شده‌اند به سلاطین، و آن‌ها را وادار به ترویج اسلام و مذهب تشیع کرده‌اند. این‌ها آخوندهای درباری نبوده‌اند. این‌ها اغراض دینی داشتند. نباید یک کسی تا به گوشش خورد که مثلاً مجلسی، محقق ثانی، شیخ بهائی - رضوان الله تعالی علیهم - با این‌ها روابط داشتند و همراهیشان می‌کردند، خیال کنند که این‌ها مانده بودند برای جاه (و مقام) و این‌که شاه به آن‌ها عنایتی داشته باشد. این حرفها نبوده.

آن‌ها گذشت کردند برای این‌که دین و مذهب را به وسیله آن‌ها در محیطی که

اجازه می‌گرفتند تا شش ماه دیگر حضرت امیرعلیه را سب کنند، ترویج نمایند...^{۸۵}
 این‌ها اغراض سیاسی داشتند، اغراض دینی داشتند... یک مجاهده نفسانی
 کرده‌اند، برای این‌که مذهب را به وسیله آن‌ها و به دست آن‌ها ترویج کنند...^{۸۶}

۱۰) علما و مجتهدان مشهور، دربار صفوی

دربار صفویه مجمع علما و فقهای بزرگ بود. آنان علاوه بر جذب علما و مجتهدان
 ایران، علمای مشهور مهمی را نیز از عراق، سوریه و جبل عامل دعوت کردند.
 تجمع این علما در تبیین پیش‌تر رسالت نبوی و ولایت علوی و نهادینه کردن اصول
 فکری تشیع، فقه، احکام، معارف و قوانین مکتب شیعه دوازده امامی و گسترش مکتب
 اهل بیت علیهم‌السلام نقش به سزا داشته است و سبب تألیف و ترجمه صدها کتاب ارزنده علمی
 و فقهی، فلسفی، کلامی شده است. به تعبیر عیسی صدیق: «آثار مهمی که در رابطه با
 معرفی فرهنگ تشیع در عصر صفویه تألیف شد به اندازه همه اعصار و قرون بود» که
 اینک فشرده آن در پی خواهد آمد.

در رأس اقدامات مهم علما در عصر صفویه نخست، می‌توان سه کار عمده و مهم را
 بر شمرد:

۱- رسمیت دادن مذهب شیعه دوازده امامی و آن را دین رسمی مملکت پهناور ایران
 قرار دادن؛

۲- نهضت علمی فرهنگی به منظور ترویج مکتب شیعه به وسیله تألیف کتاب و
 تدریس؛

۳- تأسیس مدارس و حوزه‌های علمیه برای پرورش طلاب، مدرس، مبلغ، فقیه،
 محدث، حکیم و متکلم.

هر یک از این کارها به تنهایی خود دارای اهمیت فراوان سیاسی، اجتماعی و
 فرهنگی است و ارزش آن را داشت که علما خود را به آب و آتش بزنند و به هر قیمتی
 هم شده با حکام و سلاطین کنار بیایند تا این خواسته‌ها را به کرسی بنشانند، حتی اگر
 سلطان جور و ناحق باشند و معتقد به مذهب شیعه نباشند، زیرا این عمل تأسی به امام
 هشتم امام رضا علیهم‌السلام بود که با پذیرش ولایت عهدی خلیفه غاصب و گذاشتن جانش بر سر

این کار، توانست شیعه و مذهب اهل بیت علیهم السلام را در سطح مملکت پهناور آن روز اسلام، مطرح سازد و برتری فقهی و فرهنگی و اعتقادی آن را اثبات کند و بدین وسیله شیعه را از انزوا و مخفی گاه خارج سازد و جلوی انشعاب‌های بیش‌تر در فرق شیعه را بگیرد؛ تا چه رسد به همکاری علما با صفویه که خود را شیعه دوازده امامی می‌خواندند و آماده هر گونه ترویج از آن بودند (حال به هر قصد و نیتی که داشتند).

علما و فقها در عصر صفوی علاوه بر ارشاد سلاطین، در خط رسمیت تشیع دوازده امامی و کنترل آنان در راه ترویج احکام و فرایض و اصول دین و تعدیل آنان می‌بایست در جبهه‌های دیگری نیز بجنگند، مانند:

۱- مبارزه با خط سیر تصوف: در این زمینه علاوه بر مطالبی که ذکر شد کتب متعددی نیز علیه صوفیه نوشته شده است از جمله: کتاب «المطالع من المجرمیه فی رد الصوفیه» از محقق کرکی معاصر شاه طهماسب؛ کتاب «عهده المقال فی کفر اهل الضلال» تألیف شیخ حسن فرزند محقق کرکی و کتاب «حدائق الشیعه» از مقدس اردبیلی^{۸۷} و کتابی از مولانا احمد بن محمد تونی و رساله‌ای از شیخ حر عاملی و فتاوی تاریخی و مبارزات علامه محمد باقر مجلسی علیه آنان.

۲- مبارزه با مبلغان مسیحی: مبلغان مسیحی در عصر صفویه بلاد اسلامی و ایران را مورد توجه دقیق خود قرار داده بودند و با نقش تمدن غرب که در رویه بود، جاذبه‌ای ایجاد کرده بودند و می‌خواستند آن را مسیحی سازند که یک روی آن دانش و تکنیک نوپای غرب و کارشناسی بود و روی دیگر آن، نقش استعماری و مسیحی ساختن مشرق به ویژه ایران. مبلغان و کشیشان مسیحی که پیش قراول و طلایه دار آن بودند، علمای شیعه توانستند از این نفوذ بکاهند و آنان را نسبت اهداف کشیشان و فرنگیان بدبین سازند. با همه تمجیدهایی که از رفتار صفویان با مسیحیان، کشیشان و اروپاییان شده است و حتی سانسون از رفتار پسندیده شاه با مسیحیان صحبت می‌کند^{۸۸} ولی بنابر نوشته شاردن رفتار آنان با کشیشان خوب نبود. وی می‌نویسد:

«شاه اسماعیل بر عکس با کشیش دومان که در زمان شاه عباس دوم به عنوان مترجم دربار خدمت می‌کرد، اعتماد نداشت، زیرا هیچ اعتمادی به کشیشان نداشته است.»^{۸۹}

به طور خلاصه: جلوگیری از مسیحی شدن ایران و نیز سقوط به دامان امپراتوری

عثمانی و تسنن، و یا تصوف، هم چنین رواج مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی و مهار قدرت سلاطین صفوی، به علاوه خدمات عظیم فکری و فرهنگی از خدمات بسیار مهم علما در این دوران به شمار می رود.

۱۱) مشاغل و مناصب مهم علما در عصر صفویه

مقام های ویژه ای که به علمای روحانی در عصر صفویه داده می شد، در خور اهمیت فراوان است و اختیارات آنان را در شئون مملکت و اداره امور، نشان می دهد. که به برخی از این مقام ها اشاره می کنیم:

۱- مقام صدارت: از جمله این مقام ها، مقام صدارت بود که به علما بزرگ داده می شد و

لقب صدر می یافتند که می توان افراد زیر را نام برد:

۱- تقی الدین محمد اصفهانی صدر دوره طهماسب یکم؛

۲- ابوالولی انجو صدر عصر محمد خدا بنده و اوایل عصر عباس یکم؛

۳- میرزا رضی داماد صدر عباس یکم؛

۴- صدر الدین محمد صدر، صدر عباس یکم؛

۵- رفیع الدین محمد صدر، صدر عباس یکم؛

۶- رفیع شهرستانی صدر، صدر عباس یکم؛

۷- میرزا مهدی اعتماد الدوله وزیر و صدر عباس دوم.^{۹۰}

به صدرها عنوان «نواب» یا نمایندگان شاه نیز داده بودند. و منتصب صدر در این دوره

در وزیر اعظم ادغام می شد.^{۹۱}

۲- لقب شیخ الاسلام: شیخ اسلام عالی ترین و مطلع ترین مقام قضایی آن عصر بود که گاهی مستقل و گاهی تحت نظارت مقام روحانی دیگری عمل می کرد و شیخ الاسلام پایتخت عهده دار آن بود.

شیخ اسلام عهده دار دعاوی شرعی، امر به معروف و نهی از منکر، رسیدگی به اموال غایبین و یتیمان بوده است.

شیخ الاسلام های معروف عصر صفویه عبارت بودند از: محقق کرکی، شیخ حسین عاملی، شیخ علی منشار (پدر زن شیخ بهائی)، شیخ بهائی و علامه محمد باقر

مجلسی. ۹۲

قاضی عسکر مقام دیگری بود که عهده دار امور روحانی لشکر بود و بعدها این کار محول به صدر شد و قاضی عسکر در اواخر عهد صفویه تنها به مطالبه سربازان و اثبات دعاوی آنان، می پرداخت. ۹۳

مناصب روحانی دیگر نیز چون: خلیفه الخلفاء، نقیب النقباء، وزیر، مستوفی، متصدی موقوفات، مجتهد، قاضی القضاات، مؤذن و حافظ در عصر صفویه وجود داشت. ۹۴

۳- مقام ملا باشی: مقام ملاباشی عالی ترین مقام روحانی تشکیلات دولت صفویه بود و مقامی بود که صدور اجازه ازدواج با شاهزادگان خاندان صفوی را داشت.

این مقام را برای اولین بار سلطان حسین صفوی به علامه مجلسی داد. ۹۵ و این منصب در واقع جایگزین منصب صدر که بالاترین مقام روحانی در عصر صفویه بود، گردید. پس از رحلت علامه مجلسی، لقب ملاباشی به ملا محمد حسین داده شد. ۹۶ صدر به روایت تذکره الملوک، عالی ترین مقام بود او رئیس دیوان روحانی بود. نصب حکام شرع و مباشران اوقاف و قضاوت درباره جمیع سادات، علما، شیخ الاسلامها، وزرا و مستوفیان، از وظایف وی بوده است.

دادگاههای چهارگانه (دیوان اربعه) بدون حضور صدر حکمی صادر نمی کرد. ۹۷ مقام صدر در زمان شاه اسماعیل یکم و سپس در عصر شاه طهماسب نفوذ و گسترش بیشتر یافت. ۹۸ در عهد شاه عباس یکم دو مقام صدر وجود داشت که وظایف آنان تفکیک نشده بود. در عهد شاه عباس یکم مقام صدر را مدتی خودش به عهده گرفته بود.

در عهده شاه عباس دوم منصب صدر در شغل وزیر اعظم ادغام گردید. در عهد شاه سلیمان صفوی مقام صدر به صدور (نواب) خاصه و عامه تقسیم شد؛ وظایف صدر خاصه، پرداختن به امور خالصه سلطنتی بود و رسیدگی به املاک عامه مردم به عهده صدر عامه قرار داشت.

صدر خاصه زیر نظر صدر عامه انجام وظیفه می کرد. صدر عامه یا صدر الممالک نیز بوده است که گاهی به یک نفر تعلق داشت. ۹۹ بعدها این مقام در عهد سلطان حسین یکم که عالی ترین مقام دربار صفوی بوده است، به مقام ملا باشی تبدیل شد. ضمناً مرحوم بلاغی در «گلزار حجت»، شیخ الاسلامها را بدین صورت آورده است: ۱۰۰

- ۱- سید محمد کمونه
 - ۲- سید محمد مشهدی
 - ۳- سید محمد بن حیدر عاملی
 - ۴- شیخ زین الدین علی بن هلال جزائری استاد محقق کرکی
 - ۵- محقق کرکی
 - ۶- شیخ علی منشار
 - ۷- شیخ بهائی
 - ۸- میرزا رفیع الدین بن محمد صدر
 - ۹- سید نعمت الله حلی
 - ۱۰- شیخ حسن عاملی
 - ۱۱- میرزا مخدوم شریفی
 - ۱۲- میرزا مهدی نسابه شیرازی
 - ۱۳- میر سید علی نواب.
- ظاهراً در این ترتیب، مرحوم بلاغی، منصب صدرات، قضاوت و شیخ الاسلامی را با هم خلط کرده است و نامبردگان عموماً منصب صدارت داشتند (نه شیخ الاسلامی!) و میرزا مهدی نسابه در این طبقه نبوده است، زیرا به گفته «شهداء الفضیله»^{۱۰۱} وی در سال ۱۱۳۵ق. شهید شده است.^{۱۰۲}
- ضمناً خاطر نشان می‌گردد که برای نشان دادن تلاش علمی و فرهنگی، سیاسی عقیدتی دانشمندان عصر صفویه شرح حال گروهی از آنان در بحثی جدا خواهد آمد.

پی نوشت

۱. ایمپتون، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری (تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۴۹) ص ۸۵-۸۷.
۲. علی الوردی، نقش و عاظ در اسلام، ترجمه محمدعلی خلیلی (تهران، انتشارات مجله مانوه).
۳. نمونه‌ای از این همکاری را در زمان حکومت آل بویه و دیالمه توسط شیعه و علمایی چون شیخ صدوق و شیخ طوسی و سیدمرتضی و سیدرضی می‌بینیم.
۴. ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ذیل آیه یازدهم و آیه هشتم «وَأَشْرَفَ عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ فَتَرَضَىٰ» و مظفر، تاریخ شیعه (قم، مطبعه بصیرتی)، ص ۴-۶.
۵. ابن حجر هیثمی، همان.
۶. مظفر، همان، ص ۶.
۷. همان.
۸. جلال الدین سیوطی، تفسیر الدر المنثور، ذیل آیه و علامه جزایری، غایة المرام (تهران، چاپ اسلامیة).
۹. قاضی نورالله حسینی مرعشی شوشتری، احقاق الحق، تصحیح آیه‌الله مرعشی نجفی، ج ۶، ص ۱۱۳-۱۱۵؛ ج ۷، ص ۳۱۹-۳۲۱؛ ج ۱۷، ص ۲۷۲ و ج ۱۸، ص ۵۲۴.
۱۰. خطط الشام، ج ۵، ص ۲۵۱-۲۵۶ و ر.ک: محمد کردعلی و خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۸۹.
۱۱. همان؛ مظفر، تاریخ الشیعه، ص ۹-۱۰ و محمد حسین طباطبائی، شیعه در اسلام.
۱۲. رجال نجاشی، ص ۱۲ و علامه شوشتری، قاموس الرجال، ص ۹۹.
۱۳. ابن اثیر، تاریخ ادوار اسلام (تهران، چاپ اسلامیة) ص ۱۸۸.
۱۴. همان؛ در کامل ابن اثیر آمده است که: خون مردم و مال بندگان خدا بر عمال معاویه حلال بود.
۱۵. عمر قزوخی، تاریخ صدر الاسلام والدولة الامویة (چاپ دوم: بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۷۲ م.) ص ۱۲۹.
۱۶. محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملکوک - تحقیق ابولفضل، ج ۱، ص ۱۹۲.
۱۷. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، (افست، تهران، کتابخانه اسماعیلیان) ج ۴، ص ۱۰۴.
۱۸. همان، ج ۳، ص ۱۵ و مظفر، تاریخ الشیعه، ص ۳۵.
۱۹. ابن ابی الحدید، همان، ج ۳، ص ۱۶.
۲۰. علی (علیه السلام) در اخبار غیبیه اش سقوط بنی عباس را توسط فرزندان ماهی گیر گیلان و دیلمان پیش‌گویی و تحسین می‌کند (سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۳۲).
۲۱. مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۲۵۵-۲۵۶ و احمد شبلی، موسوعه التاريخ الاسلامی، ج ۳.
۲۲. شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۵۸؛ نجاشی، الرجال، ج ۲، ص ۳۲۶؛ معرفة اختیاری الرجال، ص ۴۲ و خوانساری، روضات الجنات، ج ۶ ص ۱۵۳-۱۷۸.
۲۳. ر.ک: خوانساری، روضات الجنات، ص ۳۰۴؛ محمدطاهر تنکابنی، قصص العلماء (چاپ سنگی، ۱۳۹۶ ق.) و حاج آقا بزرگ تهرانی، الذریعة.
۲۴. مقریزی، خطط، ج ۲، ص ۲۵۵؛ عبدالمنعم خفاجی، الازهر فی الف عام، ج ۱، ص ۵۸ و ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۶۳۰.
۲۵. ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۱۲، ص ۱۹-۹۷ و مقریزی، همان.
۲۶. عبدالعظیم خفاجی، الازهر فی الف عام، ج ۱، ص ۵۸.
۲۷. دائرة المعارف الاسلامیة، مقاله دارالعلم. این کتاب‌خانه (در ۴۵۱ یا ۴۴۷ ق.) با ده‌هزار جلد کتاب توسط

سلجوقیان سوزانده شد.

۲۸. همان.

۲۹. کامل مصطفی الشیبی؛ الصلة بين التصوف و الشيع؛ ج ۲، ص ۲۰۰. فرقه‌ای که در سال‌های ۱۴۹۲م. از طرف محاکم تفتیش عقاید در کشتار مسلمانان و... اندلس و در مراسم اعیاد بهاره ایستر (Easter) انجام و ظاهر می‌شوند. (آل علی، اسلام در غرب).

۳۰. همان.

۳۱. ابوالفضل عزتی؛ تاریخ گسترش اسلام، ص ۱۶۶. مریم میراحمدی، دین و مذهب در عصر صفوی، ص ۱۶.

۳۲. اولین حاکم مغول و ایلخانی که مسلمان شد، تیکودار که نام احمد بر خود نهاد؛ بعد غازان (۶۹۴-۷۰۳ق.). مسلمان شد و نام محمود بر خود نهاد وی اسلام را دین رسمی قرارداد (عبدالمحمد آینی، تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۰۸ به نقل از دین و مذهب در عصر صفوی).

۳۳. همان و محمدطاهر تنکابنی؛ قصص العلماء، ص ۲۵۶-۲۵۲.

۳۴. کامل مصطفی الشیبی، شیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو (چاپ اول: تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۹) ص ۱۰۷-۱۰۸.

۳۵. اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، ص ۵۴۰. رحلة ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، (تهران ۱۳۵۹) ج ۱، ص ۲۲۰-۲۱۹. ولی متن عربی (در صفحات ۲۰۵-۲۰۶) به گونه‌ای دیگر نقل کرده است که با نقل کتاب دین و مذهب در عصر صفوی مغایر است.

۳۶. همان.

۳۷. رحلة ابن بطوطه، سفرنامه (بیروت، دارصادر) ج ۱، ص ۲۲۰.

۳۸. اشپوله، تاریخ مغول در ایران، ص ۱۹۵ و مریم میراحمدی؛ دین و مذهب در عصر صفوی ص ۱۸-۱۹.

۳۹. احمد کتابی؛ سرزمین میرزا کوچک خان (تهران، انتشارات معصومی، ۱۳۶۲).

۴۰. همان.

۴۱. مریم میراحمدی، همان، ص ۲۶؛ و نهضت اهل حق، ص ۲۵-۲۶ و نهضت نقشبندیه، ص ۲۶.

۴۲. حمداله مستوفی، نزهة القلوب؛ به کوشش دبیر سیاق؛ (تهران، ۱۳۳۶) ص ۱۹۷. ابو محمد بن هشام؛ السیرة النبویه، ص ۷۵۶، به نقل از: مریم میراحمدی؛ دین و مذهب در عصر صفوی؛ ص ۱۸-۱۹. یاقوت حموی، البلدان، ج ۷، ص ۱۶.

۴۳. کامل مصطفی الشیبی، همان، ۳۷۸-۳۷۲ و حمداله مستوفی؛ تاریخ گزیده، (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۹) ص ۷۹۳.

۴۴. کامل مصطفی الشیبی، همان، ص ۳۷۲-۳۷۴ و سیبیلای شوستر و السر، ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپائیان، ترجمه غلامرضا وره‌رام (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴) ص ۴۷، ۵۹ و ۷۹.

۴۵. رک: سیبیلای شوستر و السر، همان.

۴۶. شیخ طوسی، النهایه (بیروت، دارالکتب العربی) ص ۳۵۶-۳۵۷؛ مفید، مقنعه، (قم، کنگره مفید) ص ۸۱۱-۸۱۳ و ابن‌ادریس حلی، السرائر (تهران، چاپ اسلامیة ۱۳۶۰) ص ۲۰۳ فقهای دیگر نیز آنرا تأیید کرده‌اند.

۴۷. حمید عنایت؛ اندیشه سیاسی اسلام معاصر (تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲) ص ۵۴-۵۵.

۴۸. رک: عمر فروخ، تاریخ صدر السلام و الدولة الامویه، ص ۱۲۹. ظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان؛ رویان ابوالفرج، مقاتل الطالبین؛ به تصحیح غفاری، ص ۳۱۱؛ حسین کریمیان، شخصیت و قیام زید و محمد حسین زین عاملی، تاریخ الشیعه (استان قدس).

۴۹. احمد کتابی، سرزمین میرزا کوچک خان، (تهران، انتشارات معصومی، ۱۳۶۲) ص ۹۹.
۵۰. سفرنامه شاردن؛ ج ۱، بخش اصفهان، ص ۶۱. شاردن جواهر فروش و جهانگرد فرانسوی، که سفرنامه‌اش توصیفی دقیق از وضع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی ایران عصر صفوی و از منابع مهم پژوهشی تاریخ ایران آن دوره است.
۵۱. سفرنامه ژان تاورنیه، ص ۳۸۹. تاورنیه، نیز گوهر فروش جهانگرد فرانسوی که در عهد صفویه به ایران سفر کرد.
۵۲. افندی، ریاض العلماء، (مطبعة قم) ج ۴، ص ۹۶ در مورد شیراز و ص ۲۶۷ در مورد اصفهان.
۵۳. سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۲۸۷ به نقل از: دین و سیاست در دوره صفوی، ص ۲۴.
۵۴. فهرست مجلس، ج ۲۱، ص ۲۱۸، بنقل از: بحرالنفوس و عقد الفراید (نسخه شماره ۲۵۹، کتابخانه مجلس شورا).
۵۵. سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۲۷۸، بنقل از: دین و سیاست در دوره صفوی.
۵۶. ابراهیم فخرایی، گیلان در گذر زمان (تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۰/۲۵۳۵) ص ۲۴۰-۲۴۵.
۵۷. سفرنامه کمپفر درباره شاهنشاه ایران، ترجمه کیکاوس جهاننداری (تهران، ۱۳۵۰) ص ۱۲۵-۱۲۶.
۵۸. همان، ص ۱۲۷-۱۲۸.
۵۹. برتولدا شیولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، (چاپ چهارم: تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳) ج ۲، ص ۵۵۰.
۶۰. راجر سیوری، در ایران در عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی (چاپ دوم: تهران، انتشارات سحر، ۱۳۶۶) ص ۲۱۰.
۶۱. همان، ص ۲۱۳.
۶۲. همان.
۶۳. همان.
۶۴. همان، ص ۲۱۴.
۶۵. همان.
۶۶. همان.
۶۷. سفرنامه پولاک، ص ۲۲۵. وی در اواخر قرن سیزدهم خاطرات خویش را در کتابی منتشر ساخته است.
۶۸. لارنس لاکهارت، انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴) ص ۳۵. بنقل از: یادواره دکتر شریعتی، مقاله تونل وحشت، ص ۸۰-۸۱.
۶۹. سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۳۹.
۷۰. ابوالقاسم طاهری؛ تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران (تهران، انتشارات کتابهای جیبی، ۱۳۴۹) و سفرنامه سوداگر ونیزی.
۷۱. عالم آرای عباسی، مقاله هشتم، به نقل از یادواره دکتر شریعتی، مقاله تونل وحشت، ص ۶۹.
۷۲. علی شریعتی، تشیع علوی و تشیه صفوی، مجموعه آثار، شماره ۹ (تهران، سلسله انتشارات تشیع)، ص ۱۲۹.
۷۳. همان، ص ۸۸ و ۶۹.
۷۴. همان، ص ۱۲۸-۱۲۹.
۷۵. همان، ص ۱۰۵.
۷۶. همان.
۷۷. همان، ص ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۳ و ۱۲۶.
۷۸. همان.

۷۹. همان، ص ۱۲۸-۱۲۹.
۸۰. همان.
۸۱. ر.ک به: مصطفی الشیبی، همان، ص ۳۷۹-۳۸۱، به نقل از: کتاب سلسله النسب. تاریخ شاه اسماعیل صفوی در همین زمینه و راجر سیوری، ایران در عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، ص ۳.
۸۲. سفرنامه پی پترودلواله، ج ۵، ص ۲۲۴، به نقل از: نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس (تهران، انتشارات دانشگاه تهران) ج ۴، ص ۴.
۸۳. نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس، ج ۳، ص ۴.
۸۴. سفرنامه پی پترودلواله، ج ۳، ص ۳۵۷.
۸۵. امام خمینی، کوثر، (تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)) ج ۱، ص ۳۰۳.
۸۶. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۵۸.
۸۷. مجله معارف، سال ۲، شماره ۳. در نسبت این کتاب به مقدس اردبیلی تشکیک کرده و به گفته برخی از کتاب شناسان از جمله علامه آقا عزیز طباطبائی نسخه خطی آن که ظاهراً قدمت دارد تأیید می‌کند که حداقل قسمتی از کتاب از محقق اردبیلی است.
۸۸. سفرنامه سانسون، ص ۱۰.
۸۹. سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۳۸.
۹۰. ر.ک: حسین مدرسی طباطبائی، مثالهای صدور صفوی (قم، ۱۳۵۳) و مریم میراحمدی، دین مذهب در عصر صفوی، ص ۶۳. عالم آرای عباسی، اسکندر بیگ.
۹۱. برای اطلاع بیش‌تر از صدور عهد عباسی ر.ک: محمد دبیرسیاقی، تذکرة الملوک، ترجمه رجب‌نیا (تهران، ۱۳۳۲) و تعلیقات مینورسکی، ص ۷۷۲-۷۷۴.
۹۲. محمد دبیرسیاقی؛ تذکرة الملوک، ص ۷۰-۷۳.
۹۳. سفرنامه کمپفر در دربار شاهنشاه ایران ص ۱۲۲-۱۳۰؛ محمد دبیرسیاقی؛ تذکرة الملوک، میرزا رفیعا، دستور الملوک (تهران، ۱۳۳۲)؛ سفرنامه سانسون ص ۳۴-۴۷ و مریم میراحمدی، همان، ص ۶۴-۶۵.
۹۴. همان و محمدحسین ساکت، نهادهای دادرسی در اسلام، ص ۴۸۲-۴۸۳.
۹۵. محمد دبیرسیاقی؛ تذکرة الملوک؛ ترجمه رجب‌نیا و میرزا رفیعا، دستور الملوک.
۹۶. مریم میراحمدی، همان، ص ۶۳-۶۴.
۹۷. عالم آرای عباسی و محمد دبیرسیاقی، همان.
۹۸. مریم میراحمدی، همان، ص ۶۴-۶۵ به نقل از: سفرنامه کمپفر در دربار شاهنشاهان ایران، ترجمه کیکاوس جهاننداری، ص ۱۲۲-۱۳۰ و سفرنامه سانسون ص ۲۷-۴۳.
۹۹. مریم میراحمدی، همان، ص ۷۴؛ محمد دبیرسیاقی؛ همان؛ سفرنامه کمپفر در دربار شاهنشاهان ایران، ترجمه کیکاوس جهاننداری ص ۹۸-۱۰۰ و عالم آرای عباسی.
۱۰۰. بلاغی، در گلزار حجت، ص ۶۴.
۱۰۱. علامه امینی، شهداء الفضیله و سید محسن عاملی؛ اعیان الشیعه.
۱۰۲. سید مصلح الدین مهدوی، زندگی‌نامه علامه مجلسی (انتشارات حسینیه عمادزاده اصفهانی)، ج ۱، ص ۲۸۴-۲۸۳.